

واکاوی معنا و ترجمه عبارت ﴿أَلْقَى الْأَلْوَحَ﴾ در قرآن کریم

احمد امیدوار^{۱*}، مجید چهری^۲، مسعود اقبالی^۳، پریسا کریمی نیا^۴

- ۱- استادیار گروه علوم قرآنی، دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، قم، ایران
- ۲- استادیار گروه علوم قرآنی، دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، قم، ایران
- ۳- استادیار گروه علوم قرآنی، دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، قم، ایران
- ۴- کارشناسی ارشد تفسیر و علوم قرآن کریم، دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، قم، ایران

پذیرش: ۱۴۰۱/۶/۸

دریافت: ۱۴۰۱/۴/۲۹

چکیده

عدم توجه به معنای دقیق و بار معنایی خاص واژگان قرآنی که در سیاق‌های مختلف بر آن‌ها حمل شده است، می‌تواند موجب کج فهمی و خلل در کشف معنای مقصود از آیات قرآن کریم گردد. همین مسئله در عبارت قرآنی ﴿وَأَلْقَى الْأَلْوَحَ﴾ در سوره (اعراف / ۱۰۵) موجب گردیده تا بسیاری از مفسران و مترجمان قرآنی، بدون توجه کافی به معنای اصلی آن، مفهوم خشونت و عصیانگری را از رفتار و شخصیت حضرت موسی (ع) بازتاب دهند که تضادی آشکار با عصمت انبیای الهی دارد و برخی با تأسی و تأثیرپذیری از اسرائیلیات، وی را اساساً پیامبری غیر حلیم و خشنماک معرفی کرده‌اند. پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی و با بهره‌گیری از کتب لغت و تفاسیر در صدد برآمده است که معنای صحیح این عبارت قرآنی را کشف کند و شبهه بی‌اعتنایی و بی‌مبالاتی نبی خدا در برخورد با فرمان‌های الهی را بزدايد. نتیجه اینکه بررسی اصل معنایی ماده «لَقَى» -بیانگر معنایی غیر از (انداختن) است و همچنین صحیح نیست که معنای حاصل از رفتن آن به باب اِفعال «أَلْقَى» در همه موارد به (انداختن) تفسیر شود. عبارت ﴿أَلْقَى الْأَلْوَحَ﴾ در حالت استعمال حقیقی به معنای «نهادن یا افکندن الواح»، یعنی حرکت دادن آن از بالا به پایین است به نحوی که مستلزم اهانت نباشد و در حالت استعمال کنایی به معنای «منصرف شدن از تبیین فرمان‌های الواح مقدس» است. امکان جمع هر دو معنا با هم در ترجمه مناسب وجود دارد. بسیاری از مترجمان قرآن کریم در ارائه معنای صحیح این عبارت موفق نبوده‌اند.

واژه‌های کلیدی: قرآن کریم، اصل معنا، اللقاء، الواح مقدس، موسی (ع)

Email: omidvar@quran.ac.ir

*نویسنده مسئول مقاله:

۱- مقدمه

۱-۱ بیان مسئله

قرآن کریم با بهره‌گیری از روش‌های مختلف و امکانات متنوع زبانی در صدد انتقال معانی به مخاطبان است تا اثر بیشتری در آن‌ها بگذارد. یکی از این امکانات زبانی که نقش اصلی را در انتقال مفاهیم دارد، الفاظ قرآن کریم است. در حقیقت، واژگان به عنوان عناصر اصلی قرآن کریم از اهمیت بسیار زیادی در فهم معنای آیات برخوردار هستند و به نوعی گام نخست را در کشف و درک معنای قرآن کریم رقم می‌زنند. گاهی دریافت و ارائه معنای نادرست از این واژگان منجر به ایجاد شبهات می‌شود، به عنوان نمونه گاهی این معانی در تضاد با عصمت انبیا (ع) قرار می‌گیرد. از جمله این موارد می‌توان به عبارت «ألقى الألواح» در آیه ۱۵۰ سوره اعراف اشاره کرد. معنایی که در کتب تفسیری متعددی از این عبارت قرآنی منعکس گردیده باعث شده است تا بسیاری از مترجمان قرآنی این عبارت را در جلوه «انداختن» آن الواح مقدس بازتاب دهند و همین مسئله، این شبهه را به وجود آورده است که احساسات درونی و خشم حضرت موسی (ع) به سبب گوساله پرستی قوم بنی اسرائیل فوران کرده و الواح مقدس حاوی فرمان‌های الهی را که چهل شبانه روز برای دریافت آن‌ها و ملاقات با پروردگار به کوه طور رفته بود، بر زمین بیندازد و مطابق برخی تفاسیر این عمل منجر به شکسته شدن آن‌ها شده است؛ حال آنکه سبک شمردن فرمان‌های الهی و بی‌توجهی به آن‌ها از جانب حضرت موسی (ع)، در تضاد با عصمت انبیای الهی و شخصیت ایشان است؛ از این رو، مفسران برای رفع این تضاد و مبرأ کردن ساحت نبی خدا از اتهام عصیان و بی‌مبالاتی نسبت به اهمیت الواح مقدس، درصدد توجیه عمل او بر آمده و آن را ناشی از غیرت و حمیت دینی یا دارای جنبه تربیتی یا عملی فردی و غیر مرتبط با وظیفه شرعی برشمرده‌اند، اما مشهور است که هدف وسیله را توجیه نمی‌کند و راه رفع این شبهه را باید در روش‌های دیگری جست.

بهره‌گیری از علم معناشناسی و کشف اصل صحیح معنایی ماده «لَقِی» و فعل «أَلْقِی» و توجه به سیاق آیات و احوال استعمال لفظ می‌تواند در فهم دقیق عبارت ﴿أَلْقِی الْأَلْوَح﴾ و دریافت پیام مورد نظر قرآن کریم راهگشا باشد.

۲-۱- اهمیت و ضرورت پژوهش

مقوله عصمت و مصونیت پیامبران از گناه و خطا از مسائل بسیار مهم است. برخی آیات قرآن کریم که ظاهر آن‌ها با عصمت منافات دارد می‌تواند دستاویزی برای دشمنان اسلام و پیامبران الهی و منکران عصمت قرار بگیرد؛ لذا بررسی معنای صحیح واژگانی که با این نوع مسائل ارتباط دارند، اهمیت دوچندانی دارد و پژوهش پیرامون کشف معنای صحیح این عبارت، ضروری است.

۳-۱- هدف و روش پژوهش

پژوهش حاضر، درصدد معناشناسی عبارت ﴿أَلْقِی الْأَلْوَح﴾ برآمده است تا فراتر از توجیه رفتار آن حضرت در مواجهه با الواح مقدس و فرمان‌های الهی، معنایی دقیق‌تر و مناسب‌تر را از این عبارت قرآنی به خواننده عرضه کند تا هم شأن و جایگاه والای نبی خدا محفوظ بماند و هم به اتهام تعصب نابجا و توجیه رفتار به ظاهر غیر مسئولانه حضرت موسی (ع)، پاسخی درخور داده شود.

مقاله حاضر از نوع نظری می‌باشد و با توجه به موضوع و اقتضای پژوهش، شیوه گردآوری مطالب در آن، به صورت کتابخانه‌ای (اسنادی) است. روش پژوهش، توصیفی-تحلیلی می‌باشد و از تفاسیر نیز بهره برده شده است.

۴-۱- پیشینه پژوهش

تبع در پژوهش‌های صورت گرفته در حوزه‌های تفسیر و علوم قرآن نشان می‌دهد که فعالیت مستقلی درباره تبیین معنای عبارت قرآنی ﴿وَأَلْقِی الْأَلْوَح﴾ به رشته تحریر در نیامده

است؛ ولی پژوهش‌هایی در خصوص اثبات عصمت حضرت موسی (ع) و رفع شبهه از آیاتی که ظاهر آن‌ها با مقام عصمت وی تعارض دارد به رشته تحریر در آمده است که عبارتند از:

۱- مقاله بررسی تفسیری عصمت حضرت موسی (ع) در مواجهه با حضرت هارون (ع) به قلم حمید نادری قهفرخی و سعید رهایی که در فصلنامه علمی- پژوهشی مطالعات تفسیری در سال ۱۳۹۰ منتشر شده است. ایشان در این پژوهش با ارائه ادله عقلی سعی در تبیین حقیقت این نوع مواجهه دارند و آن را به منظور آگاه کردن بنی اسرائیل بر خطای خود می‌دانند. در این مقاله به مسئله انداختن الواح پرداخته‌اند.

۲- پایان‌نامه شبهات عصمت حضرت موسی علیه السلام در قرآن و پاسخ به آن‌ها (با تأکید بر روایات) که به قلم معصومه دردار و با راهنمایی سید محمود موسوی در سال ۱۳۹۲ به رشته تحریر در آمده است و در آن با بهره‌گیری از علم کلام و روایات در صدد رفع شبهه عدم عصمت حضرت موسی (ع) در اموری همچون قتل مرد قبطی، خوف، ذنب و... است. در این پایان‌نامه نیز به انداختن الواح پرداخته نشده است.

۳- مقاله بررسی عصمت حضرت موسی از دیدگاه قرآن به قلم صمد عبداللهی عابد و محمد بستان افروز که در فصلنامه احسن الحدیث در سال ۱۳۹۵ به چاپ رسیده است. ایشان با روش تحلیل لغوی به کشف معنای حقیقی واژگان «ظلم» و «ذنب» منسوب به حضرت موسی (ع) در قرآن کریم می‌پردازند و آن دو را در معنای (انجام عملی در غیر مورد خود) و (پیامد کارها) تفسیر می‌کنند؛ ولی در خصوص «ألقى الألواح» مطلبی را بیان نکرده‌اند.

۴- مقاله بررسی استدلال‌ات رضوی در رفع اشکالات وارد شده بر عصمت حضرت موسی علیه السلام و استفاده‌های سید مرتضی از آن در کتاب تنزیه الانبیاء به قلم فرزانه بصیری که در سال ۱۳۹۵ در نشریه معارف قرآن و عترت منتشر شده است. وی در این مقاله شیوه استدلال امام رضا (ع) در مناظره با مامون عباسی درباره دفاع از عصمت حضرت

موسی (ع) را بررسی کرده است. وی نیز در خصوص انداختن الواح مطلبی را بیان نکرده است.

۵- مقاله بررسی آیات موهم ارتکاب گناه یا ترک اولی از سوی حضرت موسی (ع) در قتل قبطی، نوشته علی فقیه و اسماعیل سلطانی بیرامی که در نشریه قرآن شناخت در سال ۱۳۹۷ منتشر شده است. این مقاله به آیات مرتبط با قتل مرد قبطی توسط حضرت موسی (ع) می‌پردازد و تلاش دارد با کشف معانی اصلی برخی از واژگان مثل «ظلم» و «غفران» شبهه عدم عصمت حضرت موسی (ع) را رفع کند.

۶- مقاله بررسی تطبیقی آرای تفسیری علامه طباطبایی و فخر رازی ذیل آیات به ظاهر ناسازگار با عصمت از گناه حضرت موسی (ع)، نوشته علی محمدی آشنانی و فاطمه السادات ارفع که در سال ۱۳۹۹ در نشریه پژوهش‌نامه قرآن و حدیث منتشر شده است. ایشان در این مقاله به بررسی آیاتی که ظاهر آنها با عصمت حضرت موسی (ع) منافات دارد می‌پردازند و آرای علامه طباطبایی و فخر رازی را در ذیل این آیات با یکدیگر مقایسه می‌کنند. در این مقاله نیز سخنی از انداختن الواح به میان نرفته است.

از آنچه گذشت مشخص می‌شود که تا کنون در خصوص انداختن الواح توسط حضرت موسی (ع) و شکسته شدن آنها هیچگونه پژوهشی با هیچ رویکردی انجام نشده است؛ لذا این مقاله در صدد رفع این خلأ پژوهشی بر آمده است.

۱-۵- سوال‌های پژوهش

پژوهش حاضر درصدد پاسخگویی به این سوال‌ها می‌باشد:

- ۱- اصل معنایی ماده «لقى» و فعل «ألقى» چیست؟
- ۲- معنای صحیح عبارت ﴿الْقَى الْأَلْوَح﴾ در استعمال قرآنی چیست؟
- ۳- مترجمان در انتقال معنای این عبارت چگونه اقدام کرده‌اند؟

۲- مبانی نظری پژوهش

در این بخش اصول و چارچوب‌هایی که پژوهش حاضر، مبتنی بر آن‌ها است بیان می‌شود.

۲-۱- اصل معنا

اصل، پایه و ریشه هر چیزی و جمع آن اصول است و پایین‌ترین قسمت یک چیز، اصل نام دارد (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۷: ۱۵۶) و معادل آن در زبان فارسی بیخ، بنیاد، بن و... می‌باشد (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۲: ۲۳۸۸). اصل معنایی، آن معنایی است که یک کلمه در همه حالات، صیغه‌ها و مشتقات خود دارا می‌باشد و به هنگام تغییر ساختار، آن را حفظ می‌کند و به نوعی معنای اصلی واژه است (طیب حسینی، ۱۳۹۵: ۱۳).

در گذشته ابن درید با تالیف کتاب الإشتقاق به این نظریه پرداخته است. این کتاب شامل نام قبایل، عشایر عرب، بزرگان و مشایخ هر قبیله و مواردی شبیه این‌ها است. وی واژگانی در این حوزه که با هم رابطه آوایی و معنایی دارند و از یک ریشه هستند را بررسی می‌کند. ابن جنی نیز با طرح نظریه اشتقاق اکبر برای هر کلمه‌ای که از دو یا سه حرف تشکیل شده است، یک یا چند اصل معنا در نظر می‌گیرد که در همه حالات و تغییرات آن کلمه مشترک است و معنای کلمه‌های مختلفی که از آن ریشه مشتق می‌شوند نیز بر همین اصل یا اصول معنایی استوار است (اسماعیل، ۱۹۷۶، ۳۵۴-۳۵۳).

ولی ابن فارس اولین شخصی است که به این نظریه استقلال و تکامل بخشید (همان). در نظر وی اصل، به بن معنایی مشترک میان حالت‌ها و کاربردهای مختلف یک ریشه و ماده لغوی اطلاق می‌شود (حسن جبل، ۲۰۰۳: ۱۸-۱۲) اگرچه برخی از مولفان معاجم پیش از وی اصطلاح (اصل) را به کار برده‌اند؛ ولی مراد ایشان از این اصطلاح ریشه و مصدر لغوی است و نه بن معنایی (عباسی مقدم و دیگران، ۱۳۹۸: ۸۱).

برخی فرهنگ لغت نویسان معاصر همچون حسن مصطفوی و محمدحسن حسن جبل به این نظریه باور دارند و بر اساس آن فرهنگ لغت التحقيق في كلمات القرآن الكريم و

المعجم الإشتقاقی المؤصل لألفاظ القرآن الکریم را به رشته تحریر در آورده‌اند و تلاش کرده‌اند که در آن‌ها معنای اصلی و محوری هر واژه را ذکر کنند.

۲-۲- عصمت انبیا (ع)

یکی از موارد بسیار مهم، مسئله عصمت انبیا (ع) است. علما همواره کوشیده‌اند با ارائه ادله قرآنی، روایی و عقلی متعددی آن را اثبات کنند. مقام عصمت نوعی توفیق از جانب خداوند و یک حالت نفسانی است که صاحبش را از انجام اعمال زشت، بد و اشتباه محافظت می‌کند (مفید، ۱۴۱۳، ج ۱: ۱۳۴). البته علمای مذاهب گوناگون درباره چگونگی و سطح عصمت اختلاف نظر دارند. مطابق عقاید امامیه، معصومین (ع) در گفتار، کردار و رفتار نه عمداً و نه سهواً اقدام به گناه کبیره و صغیره نمی‌کنند (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۱۱: ۹۰-۸۹). همچنین شیعیان معتقدند که این معصومیت از بدو تولد تا هنگام وفات معصومین (ع) وجود دارد (همان: ۹۱)؛ ولی گاهی در قرآن کریم با آیاتی مواجه می‌شویم که ظاهر آن‌ها با عصمت انبیا (ع) منافات دارد مانند آیه‌ای که ظاهر آن بر انداختن و شکستن الواح مقدس به خاطر خشم و عصبانیت از گوساله پرستی بنی اسرائیل اشاره دارد، حال اینکه شیخ صدوق از علمای مشهور شیعه یکی از دلایل اقدام به گناه را غضب می‌داند و معتقد است که ولی خدا به خاطر دین خدا در حالت خشم اقدام به گناه نمی‌کند (صدوق، ۱۳۶۲، ج ۱: ۶۳۲)؛ لذا مسئله انداختن الواح مقدس از روی خشم توسط حضرت موسی (ع) و شکسته شدن آن‌ها با مسئله عصمت در عقاید شیعه در تضاد است.

۳-۲- حالات استعمال لفظ

گاهی برای استعمال یک لفظ حالاتی پیش می‌آید که به آن احوال لفظ می‌گویند (مشکینی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۲۶).

برخی از این احوال عبارتند از:

۲-۳-۱- استعمال حقیقی

به کار بردن لفظی در معنای موضوع له، استعمال حقیقی نام دارد، مانند اینکه لفظ اسد را برای شیر درنده به کار ببرند. در این حالت لفظ به تنهایی و بدون نیاز به قرینه، معنا را در ذهن مخاطب حاضر می‌کند (خوئی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۳۰).

۲-۳-۲- استعمال کنایی

کنایه در لغت به معنای پوشیده سخن گفتن است؛ اما در اصطلاح آن است که کلامی دو معنای نزدیک (حقیقی) و دور (مجازی) داشته باشد و آن دو لازم و ملزوم همدیگر باشند؛ به نحوی که شخص با مقداری تأمل بتواند معنای دوم را که لازمه معنای اول است، درک کند. سکاکی نیز کنایه را ذکر لفظ با هدف اراده لازم معنا یا جواز اراده لازم معنا معرفی می‌کند (سکاکی، بی‌تا: ۸۷۰) مانند عبارت زَيْدٌ طَوِيلٌ النَّجَادِ (بند شمشیر زید بلند است) که مراد از آن بیان شجاعت زید و بلند قامتی اوست.

۳- اصل معنایی ماده (لقى) و فعل (الْقَى)

فعل الْقَى از ماده «لقى» گرفته شده است. واژه «الْقَى» مجموعاً ۱۴۶ مرتبه در ۵۳ سوره قرآن به کار رفته است (نرم‌افزار جامع التفاسیر). اکثر لغت‌دانان معنای آن را این‌گونه بیان کرده‌اند: «الْقَى الشَّيْءَ بِمَعْنَى: طَرَحَهُ» یعنی فعل الْقَى به معنای انداختن چیزی است (فیروزآبادی، ۱۴۱۵، ج ۲۰: ۷۵؛ اریانی، ۱۴۲۰، ج ۷: ۴۰۹۷؛ زمخشری، ۱۳۸۶: ۲۰۸؛ مطرزی، ۱۹۷۹، ج ۲: ۲۴۸؛ ابن‌منظور، ۲۰۰۵، ج ۱۵: ۲۵۵؛ الجوهری، ۱۹۸۷، ج ۶: ۲۴۸۴). «طَرَح» در این عبارت به «انداختن» معنا می‌شود. همچنین معنای (طرح و نبذ) یعنی «انداختن»، شایع‌ترین و فراگیرترین تفسیر از عبارت قرآنی «الْقَى الْأُلُوح» است که بسیاری از مفسرین قائل به آن هستند که برخی از آن‌ها ذکر می‌گردد: (زحیلی، ۱۴۱۱، ج ۹: ۱۰۱؛ ابیاری، ۱۴۰۵، ج ۹: ۵۲۳؛ سبزواری، ۱۴۰۶، ج ۳: ۲۱۴؛ حجازی، ۱۴۱۳، ج ۳: ۳۶۸؛ جزایری، ۱۴۱۶، ج ۲: ۲۴۲؛ شحاته، ۱۴۲۱، ج ۵: ۱۵۹۲؛ صابونی، ۱۴۲۱، ج ۱: ۴۳۹؛ درّه، ۱۴۳۰، ج ۳: ۶۲۹؛ رضایی اصفهانی، ۱۳۸۷، ج ۷: ۲۴۹؛ طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۸: ۳۲۲؛ جعفری، ۱۳۷۶، ج ۳: ۲۳۰؛ ثقفی تهرانی، ۱۳۹۸، ج ۲: ۴۷۶).

این شیوه بیان معنای لفظ چندان دقیق نیست؛ لذا برای کشف معنای مناسب فعل ألقى در این موضع، نخست به تبیین بن معنایی ماده «لقى» می‌پردازیم سپس با تاثیر رفتن این ماده به باب افعال و توجه به بافت آیه معنای ألقى را شرح می‌دهیم.

ابن فارس معتقد است که ماده لقی (لام و قاف و حرف معتل) سه اصل و بن معنایی دارد که عبارتند از:

۱- کجی و خمیدگی

۲- جمع شدن و روبرو شدن دو چیز با یکدیگر

۳- انداختن (طرح) (ابن فارس، ۱۹۷۹، ج ۵: ۲۶۰).

وی برای شرح بن معنایی سوم اینگونه مثال می‌آورد: (الْقَيْثَةُ: نَبْذُتُهُ) یعنی آن را انداختم (همان: ۲۶۱). بدین ترتیب وی برای تبیین معنای (لقى و ألقى) از دو فعل (طرح و نبذ) استفاده می‌کند. وی در همین کتاب برای بیان اصل معنایی فعل (نبذ) از (إلقاء و طرح) بهره می‌برد و می‌گوید: (أَنْبَذَهُ: أَلْقَيْتُهُ مِنْ يَدِي) آن‌بذده یعنی آن را از دستم انداختم (همان: ۳۸۰) بدین گونه معنای نبذ را انداختن معرفی می‌کند.

ولی راغب اصفهانی و حسن جبل در ذکر معنای اصلی و محوری ماده لقی آن را (روبرو شدن دو چیز با یکدیگر) بیان می‌کنند و حسن جبل قید (چه به صورت در برابر هم قرار گرفتن و چه به صورت تماس داشتن) را اضافه می‌کند (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴، ج ۱: ۴۵۳؛ حسن جبل، ۲۰۱۰: ۱۹۹۱).

در خصوص ألقى نیز راغب آن را (انداختن چیزی به نحوی که در معرض دید باشد) معرفی می‌کند و معتقد است که بعداً بر هر نوع انداختن اطلاق شده است (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴، ج ۱: ۴۵۳). حسن جبل نیز همین عبارات را به نقل از راغب ذکر می‌کند (حسن جبل، ۲۰۱۰: ۱۹۹۱)؛ بنابراین راغب و حسن جبل معنای محوری و اصلی لقی را صرفاً یک چیز می‌دانند و قید (در معرض دید بودن) را در معنای فعل ألقى لحاظ می‌کنند.

در اینجا چند نکته قابل تأمل وجود دارد:

۱- نخست اینکه بسیاری از فرهنگ لغت نویسان از جمله ابن فارس، جوهری و... تفاوتی میان ثلاثی مجرد بودن لقی و به باب افعال رفتن آن (ألقى) قائل نشده‌اند و معنای حاصل از رفتن به این باب را به طور مجزا بیان نکرده‌اند، به عنوان نمونه ابن فارس برای شرح بن معنایی سوم ماده لقی از فعل (ألقى) در باب افعال استفاده می‌کند و جوهری نیز اقدامی شبیه آن را در خصوص شرح ماده لقی انجام می‌دهد.

۲- مسئله دیگر مربوط به بن معنایی ماده لقی می‌شود که ابن فارس سه معنا را برای آن برشمرده است. با دقت در مثال‌های ارائه شده در کتاب معجم مقاییس اللغة مشخص می‌شود که بن معنایی اول که همان (کج شدن و خمیدگی) باشد متعلق به ماده (لقو) است نه (لقى)؛ به عنوان نمونه وی می‌گوید: «الْلَقْوَةُ: عقاب است و به دلیل کج بودن منقارش این نام بر او نهاده شده است» (ابن فارس، ۱۹۷۹، ج ۵: ۲۶۱)؛ این کلمه از ماده (لقو) ساخته شده است و نه ماده (لقى). حسن مصطفوی نیز مفهوم کجی را متعلق به ریشه (لقو) می‌داند که به انحراف از مسیر اعتدال دلالت دارد (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱۰: ۲۲۸).

همچنین دو اصل معنایی باقی مانده دیگر را نیز می‌توان با یکدیگر تجمیع کرد. در این راستا حسن مصطفوی به مانند موارد دیگر تلاش می‌کند که اصول معنایی متعدد یک کلمه را به یک اصل برگرداند و همین یکی از وجوه تفاوت کتاب وی و ابن فارس است. وی به تصحیح و تبیین اصل معنای ماده لقی می‌پردازد و آن را (روبرو شدن همراه با ارتباط) برمی‌شمرد. بدین ترتیب برای اصل معنایی لقی این دو قید را قرار می‌دهد و معتقد است که مفهوم طرح (انداختن)، نبذ (دور انداختن)، وضع (قراردادن)، ابلاغ (رساندن) و اِملاء (تعلیم دادن) از مصادیق کاربرد این ماده بر حسب مواردی است که مفعول به آن قرار می‌گیرد (همان). این معنای محوری و اصلی که حسن مصطفوی بر می‌شمرد نزدیک به نظر راغب اصفهانی و حسن جبل است که پیشتر ذکر شد. بنابراین معنای اصلی و محوری لقی (انداختن) نمی‌باشد؛ بلکه انداختن صرفاً یکی از مصادیق کاربرد این ماده است.

۳- مسئله دیگر رفتن این ماده لغوی به باب افعال است که باید این معنای محوری و بن معنایی در این حالت نیز لحاظ شود. غالب فرهنگ نویسان در ارائه معنای صحیح آن دقت کافی را نداشته‌اند و غالباً آن را با فعل (طرح و نبذ) تفسیر کرده‌اند. مصطفوی معتقد است که تعریف فعل «ألقى» توسط طرح و نبذ (انداختن و دور انداختن) از باب مسامحه بوده و دقیق نیست بلکه معنای مناسب آن (تنحیة) یعنی (به جانبی نهادن) است (همان).

در خصوص تفسیر این فعل توسط (نبذ) باید گفت که ابوهلال عسکری در شرح تفاوت بین نبذ و طرح معتقد است که فعل نبذ برای (دور انداختن چیزی به قصد توهین و خوار شمردن یا برای بیان بی نیازی از آن) به کار می‌رود، مانند این آیه در قرآن کریم: ﴿فَتَبَدُّوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ﴾ (آل عمران/ ۱۸۷) ترجمه: پس آن [عهد و کتاب] را پشت سر انداختند، یعنی به آن بی‌اعتنایی کردند. یا مانند این بیت شعر از ابوالأسود الدلی:

نَظَرْتُ إِلَى عُتْوَانِهِ فَبَدَّدْتُهُ كَتَبْتُكَ نَعْلًا أَخْلَقْتُ مِنْ نَعَالِكََا

ترجمه: به نام و لقب وی نگریستم و آن را دور انداختم (بی‌اعتنایی کردم) همان‌گونه که یکی از کفش‌های کهنه و پوسیده‌ات را دور می‌اندازی.

ولی طرح معنای عام‌تری دارد و هم برای این مفهوم و هم دیگر مفاهیم انداختن به کار می‌رود (عسکری، بی‌تا، ج: ۱: ۲۹۷) آیات دیگری نیز در قرآن کریم وجود دارد که نبذ بدین معنا در آن‌ها به کار رفته است مثل: ﴿أَوْكُلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا تَبَدَّدَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ﴾ (بقره/ ۱۰۰) ترجمه: و آیا چنین نیست که هر بار آن‌ها [=یهود] پیمانی (با خدا و پیامبر) بستند، جمعی آن را دور انداختند (و مخالفت کردند). بنابراین تفسیر فعل ألقى توسط نبذ، دقیق و مناسب نیست؛ چرا که در برخی موارد، ألقى درباره قرآن کریم به کار رفته است مثل: ﴿سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾ (مزل/ ۵) و شرح آن با فعل نبذ سبب بی‌احترامی به این کتاب آسمانی خواهد شد.

همچنین مصطفوی رفتن ماده لقی باب افعال و تفعیل را به معنای (روبرو کردن کسی یا چیزی به همراه با نوعی تناسب و ارتباط) برمی‌شمرد، با این تفاوت که در باب افعال، نسبت فعل به فاعل مد نظر است و در باب تفعیل نسبت فعل به مفعول قابل توجه و

ملاحظه است (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱۰: ۲۲۹). مثلاً در عبارات قرآنی ﴿فَأَلْقَى عَصَاهُ...﴾ و ﴿أَلْقَى الْأَلْوَحَ...﴾ و ﴿أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ...﴾ و ﴿كَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ...﴾ ﴿أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ...﴾ ﴿فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ...﴾ ﴿سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾ مراد بیان این (روبرو کردن و ارتباط) از جانب فاعل است و در آیات ﴿وَلَقَاهُمْ نَصْرَةٌ وَ سُرُورًا...﴾ و ﴿إِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ...﴾ و ﴿لَا يُلْقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ﴾ مراد بیان تعلق (این روبرو کردن) با مفعول است. همچنین وی معتقد است که در این موارد شایسته نیست که این افعال را به طرح یا نبذ (انداختن و دور انداختن) تفسیر کرد (همان).

راغب اصفهانی نیز گرچه معنای (ألقى) را (انداختن چیزی) بیان می‌کند البته با این قید که در معرض دید باشد؛ ولی در ادامه تبیین معنای ألقى مثال‌هایی را از قرآن کریم ذکر می‌کند و این معنا را در آن‌ها لحاظ نمی‌کند و معانی دیگری برای آن برمی‌شمرد؛ بدین ترتیب قائل به وجود معانی دیگر برای آن است، مثلاً در آیه شریفه ﴿إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾ (مزمّل/ ۵) معتقد است که القا در اینجا به معنای بر عهده نهادن بار سنگین رسالت است. یا در آیه شریفه ﴿أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾ (ق/ ۳۷) ألقى را دال بر گوش دادن می‌داند (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴، ج ۱: ۴۵۴). وی مثال‌های دیگری را ذکر می‌کند که به دلیل پرهیز از اطاله کلام از ذکر آن اجتناب می‌شود. بنابراین در نظر وی مفعول به فعل ألقى در تعیین معنای آن اثر گذار است.

از آنچه که گذشت درمی‌یابیم که طرح و نبذ (انداختن و دور انداختن) نه اصل معنایی لقی است و نه ألقى، بلکه صرفاً یکی از موارد استعمال آن‌ها است و نباید در همه موارد به این معنا تفسیر شود. همچنین عوامل دیگری مثل مفعول به و کاربرد آن با حروف جرّ (مثل علی، إلى و...) نیز در تعیین مصداق معنای ألقى اثر گذار است. از آنجایی که بن معنایی (لقى) روبرو شدن با کسی یا چیزی به همراه نوعی ارتباط است؛ معنای مناسب آن به هنگام رفتن به باب افعال (ألقى)، روبرو کردن با کسی یا چیزی به همراه نوعی تناسب و ارتباط است، همچنین از بررسی مفعول‌به‌های مادی و غیر مادی این فعل مشخص می‌شود که در این (روبرو کردن)، نوعی حرکت از بالا به پایین مد نظر است؛ لذا به کاربردن فعلی که در

آن، این شیوه حرکت وجود داشته باشد مانند (افکندن و نهادن) و مستلزم بار معنایی منفی و بی احترامی نباشد، می‌تواند معنای مناسبی برای آن باشد.

۴- تبیین معنای ﴿الْقَى الْأَلْوَح﴾ در حالت استعمال حقیقی

همانگونه که ذکر شد به کاربرد لفظی در معنای حقیقی و ظاهری، استعمال حقیقی نام دارد. به سخن دیگر حقیقت در اصطلاح علمای بلاغت عبارت است از استعمال هر کلمه‌ای به نحوی که از آن، همان مفهوم و معنایی که وضع کننده‌اش در نظر داشته است اراده شود، این مسئله شامل هر کلمه‌ای در هر مقطع زمانی و هر زبانی می‌باشد (جرجانی، بی‌تا، ج: ۱: ۲۳۹). برخی نیز معتقدند که حقیقت عبارت است از به کار بردن لفظ در معنایی که در اصطلاح مخاطب یعنی زبان محاوره برای آن وضع شده است (قزوینی، ۱۹۳۲: ۲۹۲). یکی از حالت‌هایی که می‌توان معنای عبارت ﴿الْقَى الْأَلْوَح﴾ را تبیین کرد بررسی آن در سطح استعمال حقیقی و اراده معنای ظاهری آن است.

به نظر می‌رسد معنای مناسب عبارت ﴿الْقَى الْأَلْوَح﴾ در قرآن کریم در سطح استعمال حقیقی، نهادن و افکندن «بر زمین» باشد. یکی از مفسران اهل سنت در این خصوص معتقد است: «معنای ﴿الْقَى الْأَلْوَح﴾، نهادن (وضع) است؛ چرا که وی سر و ریش برادرش را گرفته بود و برایش مقدور نبود که هم سر و ریش و هم الواح را در دست بگیرد؛ بنابراین آن‌ها را زمین گذاشت سپس سر و ریش هارون (ع) را گرفت و به سمت خود کشید.» (ماتریدی، ۱۴۲۶، ج: ۵: ۴۴). در واقع وی ماجرا را این گونه ترسیم می‌کند که حضرت موسی (ع) چون به زحمت الواح را در دست داشت و می‌خواست دست به سوی هارون (ع) دراز کند، به ناچار الواح را بر زمین گذاشت. همچنین تعداد دیگری از مفسران نیز معنای ﴿الْقَى﴾ در این آیه را (انداختن) نمی‌دانند؛ بلکه معتقدند که معنای آن (بر زمین و جانبی نهادن) است (طیب، ۱۳۶۹، ج: ۵: ۶۳؛ حسینی همدانی، ۱۴۰۴، ج: ۷: ۴۵؛ مغنیه، ۱۴۲۵: ۲۱۶؛ ابوزهره، بی‌تا، ج: ۶: ۲۹۵۶؛ نووی و ضناوی، ۱۹۹۷: ۳۹۸؛ نسفی، ۱۳۷۶، ج: ۱: ۳۲۰). با توجه به بن معنایی ماده «لقى» و لحاظ کردن آن در باب افعال، طبیعتاً بر زمین و جانبی گذاشتن الواح

باید از بالا به پایین و در روبرو یا در جایی قابل رؤیت بوده باشد و همین مسئله خود بر محافظت کردن حضرت موسی (ع) از این الواح دلالت دارد؛ چرا که آن‌ها را در جایی قرار داده است که در معرض دید بوده و از آن‌ها آگاه باشد. به نظر می‌رسد این معنا هم با اصل معنایی ماده «لقى» و معنای حاصل از کاربرد آن در باب «إفعال» و هم با عصمت انبیا (ع) از جمله حضرت موسی (ع) سازگار است.^(۱)

ابن عاشور بر این نظر ایراد گرفته و معتقد است نظر مفسرانی که می‌گویند کنار گذاشتن الواح توسط حضرت موسی (ع) به خاطر آن بوده است که دستانش برای گرفتن مو و کشیدن سر برادرش خالی شود، درست نیست؛ چرا که این مطلب هیچ توجیهی ندارد و اگر چنین بود در عبارت «وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ» حرف عطف فاء را به جای واو می‌آورد (ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۸: ۲۹۷)؛ لذا وی بر این باور است که حضرت موسی (ع) به خاطر خشم و غضب، الواح را انداخته است و معنای «به جانبی نهادن الواح» را به دلیل این که دستانش برای گرفتن سر برادرش خالی شود رد می‌کند. ابن عاشور برای اثبات ادعای خود بیان می‌کند که اگر مسئله این گونه بود باید در عبارت مذکور به جای حرف واو از حرف عطف فاء استفاده می‌کرد که بر ترتیب دلالت دارد؛ یعنی اول الواح را کنار گذاشت پس از آن، سر برادرش را گرفت.

بر نظر وی از چند جهت اشکال وارد است:

نخست اینکه اگر ادعای وی در خصوص جایگزینی حرف فاء را بپذیریم، باید بگوییم که حتی در صورت پذیرش مفهوم «انداختن و شکستن» هم باید از حرف فاء استفاده می‌شد؛ چرا که انداختن و گرفتن سر برادر همزمان نبوده است؛ بلکه ابتدا لوح‌ها را انداخته و بعد از آن موی سر برادر را گرفته است.

دوم اینکه با دقت در معنای حرف عطف واو مشخص می‌شود که این حرف برای مطلق جمع است و می‌تواند دو چیز همزمان یا دو چیز با ترتیب یا با تراخی را به هم عطف کند.

برخی از نحویان به این مسئله اذعان کرده‌اند؛ به عنوان مثال مرادی می‌گوید: «نظر جمهور نحویان این است که واو برای مطلق جمع به کار می‌رود و اگر بگویی «قامَ زیدٌ و عمروٌ» سه حالت برای معنای آن محتمل است:

اول اینکه آن دو با همدیگر و همزمان بر خواسته باشند؛

دوم اینکه ابتدا زید و بعد از وی عمرو برخاسته باشد؛

سوم اینکه ابتدا عمرو و بعد از وی زید برخاسته باشد (مرادی، ۱۹۶۷: ۱۸۸).

در قرآن کریم نیز حرف عطف واو برای حالات مختلفی به کار رفته است؛ به عنوان نمونه در آیه شریفه ﴿فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ﴾ (عنکبوت/ ۱۵) معطوف و معطوف‌علیه همراه و همزمان هستند یا در آیه شریفه ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ﴾ (حدید/ ۲۶) معطوف‌علیه سابق بر معطوف است یا در آیه شریفه ﴿كَذَلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ﴾ (شوری/ ۳) معطوف، سابق بر معطوف‌علیه آن است. با این تفصیل، به دلیل این‌که حرف عطف واو برای مطلق جمع به کار می‌رود و در خصوص ترتیب و تراخی، ساکت است به کار بستن آن در عبارت مذکور با این معنا که وی ابتدا الواح را به جانبی گذاشته و بعد از آن، سر برادر را گرفته باشد منافاتی ندارد.

از طرفی دیگر آنچه مانع از اراده معنای انداختن از فعل ألقى در عبارت ﴿أَلْقَى الْأَلْوَحَ﴾ می‌شود، مسئله تضاد آن با عصمت حضرت موسی (ع) است؛ چرا که اگر وی الواح را انداخته و سبب شکسته شدن آن‌ها شده باشد، این عمل مطابق عقاید شیعه با اصل عصمت منافات دارد؛ به این دلیل که برای پیامبر خدا شایسته نیست که در برابر یک مسئله این گونه منفعل رفتار کرده و قادر نباشد خشم خود را مهار کند تا جایی که باعث آسیب زدن و توهین به الواح مقدسی شود که دستورهای و فرمان‌های خداوند در آن بوده است، به ویژه این‌که در آیات دیگری به وی توصیه شده بود که در محافظت و عمل به فرمان‌های مندرج در این الواح با جدیت اقدام کند.

۵- تبیین معنای «ألقى الألواح» در حالت استعمال کنایی

درک معنای کنایی عبارت «ألقى الألواح» نیاز به تأمل دارد؛ چرا که در کنایه مراد متکلم معنای ظاهری عبارت نیست و همچنین در کلام هم قرینه‌ای نیست که انسان را از معنای ظاهری (مکنی به) به معنای پنهانی (مکنی عنه) هدایت و راهنمایی کند. برخی مفسران اگرچه با صراحت، استعمال کنایی عبارت «ألقى الألواح» را بیان نکرده‌اند؛ لکن از تفاسیر آن‌ها در ذیل آیه مشخص می‌شود که مراد آن‌ها تبیین استعمال کنایی این عبارت است؛ بدین معنا که القای الواح، کنایه از «منصرف شدن از تبیین محتوای آن‌ها و پرداختن به امور مهم دیگر» است؛ به عنوان مثال قرائتی می‌گوید: «حضرت موسی (ع) الواح را به کناری نهاد و پیگیر اصل مهم‌تر شد» (قرائتی، ۱۳۸۸، ج ۳: ۱۷۹).

عقل نیز این معنا را می‌پذیرد؛ چرا که بنی اسرائیل اصل ربوبیت را از بین برده، گوساله پرست شده بودند؛ لذا تبیین و عمل به فرامین الواح در این موقعیت، توجیهی نداشت و باید به امر مهم از بین بردن مظاهر شرک و اعتقاد باطل پرداخته می‌شد، سپس به محتوای الواح عمل می‌شد.

از طرفی سیاق آیات قبلی در خصوص الواح نیز نشان می‌دهد که لفظ الواح در جملات و عبارات کنایی استفاده شده است. در آیه ۱۴۵ سوره اعراف خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَكُتِبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ فَخَذَهَا بِقُوَّةٍ وَأَمَرَ قَوْمَكَ بِأَخْذِهَا بِأَحْسَنِهَا﴾ ترجمه: و برای او در الواح [تورات] از هر چیزی [که در باب دین مورد نیاز مردم باشد] پندی و برای هر چیزی [که تأمین کننده هدایت انسان‌ها باشد] سخنی روشن نوشتیم؛ پس [به او گفتیم:] آن را با قدرت [ی تمام و عزمی استوار] دریافت کن، [و به کار بند] و قوم خود را فرمان ده که آن را به نیکوترین صورت دریافت کنند [و به کار بندند] (ترجمه انصاریان). واضح است که مراد از ﴿فَخَذَهَا بِقُوَّةٍ وَأَمَرَ قَوْمَكَ بِأَخْذِهَا بِأَحْسَنِهَا﴾ معنای ظاهری و استعمال حقیقی یعنی آن را با دست محکم بگیر، نیست؛ بلکه مراد این است که احکام آن را با جدیت به کار ببرد و به قومش نیز این گونه توصیه کند.

علامه طباطبایی نیز معتقد است که در عبارت «پس آن الواح را محکم بگیر»، محکم گرفتن کنایه است از این که آن را شوخی و سرسری فرض نکنند؛ بلکه جدی‌اش بگیرند و آن را رعایت کنند و وجه کنایی این است که اگر کسی امری را جدی بداند و درباره آن رعایت احتیاط را بنماید، قهراً همه قوت و قدرت خود را در نگهداری و فوت نشدن آن به کار می‌بندد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۸: ۳۱۵ - ۳۱۶). برخی دیگر از مفسران گرچه به استعمال کنایی این عبارت تصریح نکرده‌اند؛ اما به هنگام تفسیر آیه، لازم و معنای آن را برداشت کرده‌اند که بیانگر کنایی بودن آن است؛ به عنوان مثال رجوع شود به (مراغی، بی‌تا، ج ۹: ۶۱؛ مغنیه، ۱۳۷۸، ج ۳: ۶۰۴؛ قطب، ۱۴۲۵، ج ۳: ۱۳۷۰).

این آیه احتمال انداختن الواح را نیز ضعیف می‌کند؛ چرا که خداوند متعال امر به مواظبت و جدی گرفتن آن‌ها کرده است و در صورت انداختن الواح توسط حضرت موسی (ع) و شکسته شدن آن‌ها، مخالفت با امر خداوند رخ داده است.

از سویی دیگر، مفسران معتقدند خشم حضرت موسی (ع) زمانی فرونشست که بنی اسرائیل توبه کردند (جزایری، ۱۴۱۶، ج ۲: ۲۰۸؛ سبزواری، ۱۹۹۸: ۱۷۴). در آیه ۱۵۴ سوره اعراف فرو نشستن خشم حضرت موسی (ع) بیان شده است ﴿وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاَحَ وَفِي نُحُوتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَزْهَبُونَ﴾.

از سیاق آیات این گونه بر می‌آید که خداوند متعال به حضرت موسی (ع) امر کرد که وی و بنی اسرائیل الواح را با جدیت به کار بگیرند؛ اما هنگامی که حضرت موسی (ع) مشاهده کرد که اصل ربوبیت در نزد بنی اسرائیل از بین رفته و گوساله پرست شده‌اند، تبیین فرمان‌های الواح را کنار گذاشت و به اصلاح عقاید آن‌ها پرداخت و هنگامی که آن‌ها توبه کردند، خشم حضرت موسی (ع) فرونشست و به تبیین محتوای الواح و به کار بستن تعالیم و دستورات آن پرداخت؛ لذا احتمال دارد عبارت ﴿أَخَذَ الْأَلْوَاَحَ وَفِي نُحُوتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ﴾ نیز کنایه از پرداختن به محتوای الواح باشد.

از طرفی دیگر، افکندن چیزی به معنای صرف نظر کردن و منصرف شدن از کاری، با به کار بردن فعل «ألقى» در نهج البلاغه و زبان عربی نیز کاربرد دارد. به عنوان مثال امام علی

(ع) در خطبه مشهور شقشقیه می‌فرمایند: «لَأَلْقِيَتْ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا: دهنه شتر حکومت را بر کوهانش می‌افکنم»، مکارم شیرازی این عبارت را کنایه از صرف نظرکردن از چیزی می‌داند (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۳۹۹) یا بحتری شاعر مشهور عرب در مدح آل طلحه این‌گونه سروده است:

أَوْمًا رَأَيْتَ الْمَجْدَ أَلْقَى رَحْلَهُ فِي آلِ طَلْحَةَ ثُمَّ لَمْ يَتَحَوَّلْ

ترجمه: «آیا ندیدی مجد و بزرگی، بارش را در منزل آل طلحه افکند و از آنجا بیرون نرفت».

در شعر مذکور، عبارت «أَلْقَى رَحْلَهُ» به معنای منصرف‌شدن از سفر و اقامت گزیدن در جایی است (دسوقی، بی‌تا، ج ۳: ۵۲۹) یا عبارت «أَلْقَى عَصَا التَّوْحَالِ» (عصای سفر را افکند) کنایه است از منصرف شدن از سفر و اقامت گزیدن که در کتب بسیاری از آن استفاده شده است (ر.ک: ضیف، بی‌تا: ۳۲۱).

بنابراین مشخص می‌شود که اراده معنای کنایی ﴿الْقَى الْأَلْوَح﴾ هم با مقام عصمت حضرت موسی (ع) و هم با سیاق آیات قبل و بعد از آن سازگار است و نسبت به استعمال حقیقی آن نیز بلیغ‌تر است؛ چرا که در کتب بلاغی مشهور است که (الْكِنَايَةُ أَبْلَغُ مِنَ التَّصْرِيحِ) یعنی کنایه در رسانیدن مراد بلیغ‌تر از تصریح است. از طرفی، کاربرد الْقَى در معنای کنایی در زبان عربی سابقه دارد.

۶- ترجمه‌های فارسی از عبارت ﴿الْقَى الْأَلْوَح﴾

با تدقیق در ترجمه‌های آیه ۱۵۰ سوره اعراف معلوم گردید که ترجمه‌های ارائه شده از آن را می‌توان به چهار معنا تقسیم کرد که عبارتند از:

۱- انداختن: بسیاری از مترجمان فعل ﴿الْقَى﴾ را در این عبارت به «انداختن» ترجمه کرده‌اند.

به عنوان نمونه برخی از ترجمه‌ها ذکر می‌گردد:

پاینده: «و لوح‌ها را بیانداخت»؛

- پورجوادى: «سپس الواح را انداخت»؛
یزدى: «الواح و نوشته‌ها (ی تورات) را انداخت»؛
الهى قمشه‌ای: «و الواح را به زمین انداخت»؛
بهرام‌پور: «و الواح را بینداخت»؛
فارسی: «و الواح را انداخته».
- ۲- افکندن: عده دیگری از مترجمان آن را به معنای افکندن ترجمه کرده‌اند، مانند:
مشکینی: «و الواح (تورات) را بیفکند»؛
موسوی گرمارودی: «و الواح را فرو افکند»؛
فولادوند: «و الواح را افکند»؛
انصاریان: «و الواح را افکند»؛
مکارم شیرازی: «سپس الواح را افکند»؛
آیتی: «و الواح را بر زمین افکند»؛
آدینه‌وند: «سپس الواح را افکند».
- ۳- بر زمین و جانبی نهادن: تعداد اندکی از مترجمان فعل ﴿الْقَى﴾ را در این معنا ترجمه کرده‌اند.
نسفی: «آن الواح را بر زمین نهاد»؛
علی ملکی: «موسی لوح‌های تورات را به کناری گذاشت»؛
طاهره صفارزاده: «آنگاه او الواح را به گوشه‌ای گذارد»؛
امید مجد: «پس آنگاه الواح را مرد راد شتابان به روی زمین برنهاد».
- ۴- بر زمین کوبیدن:
حداد عادل: «و آن الواح را به زمین کوفت».

۶-۱- نقد و ارزیابی ترجمه‌ها

با بررسی ترجمه‌های ارائه شده می‌توان این گونه نتیجه گرفت که تعداد قابل ملاحظه‌ای از مترجمان معتقدند که حضرت موسی (ع) پس از آن که از کوه طور برگشت، در مواجهه با گوساله‌پرستی قوم، از روی عصبانیت، الواح را انداخته یا بر زمین کوبیده و شکسته است؛ لذا ایشان در ترجمه این لفظ موفق عمل نکرده‌اند؛ چرا که در کشف معنای صحیح اَلْقَى، به بن معنایی ماده «لَقی» و معنای حاصل از رفتن آن به باب افعال توجه نداشته‌اند و تاثیر مفعول به در مصداق معنایی آن را نادیده گرفته و همچنین نسبت به مساله عصمت انبیاء (ع) در ترجمه این عبارت بی اعتنا بوده‌اند.

حال اینکه از جمله مسائل واجب در ترجمه قرآن کریم آن است که معنای هر لفظ، حتی ساده ترین و مشهورترین آن‌ها، با استفاده از منابع لغوی معتبر و با توجه به ملاحظات علم کلام، فقه و.... و توجه به استعمال خاص قرآنی به دست آید و ترجمه بر اساس آن صورت گیرد و مترجمان نباید صرفاً دانسته‌های خود را مبنای ترجمه قرار دهند و خود را از سایر بررسی‌ها بی نیاز بدانند.

مترجمانی که این لفظ را به معنای افکندن و بر روی زمین نهادن ترجمه کرده‌اند، به این معنا که حضرت موسی (ع) الواح را از بالا به پایین گذاشت به نحوی که به آن‌ها توهین نکرد و صدمه نزد، مسئله عصمت انبیا (ع) را به هنگام ترجمه لفظ لحاظ کرده و موفق عمل کرده‌اند.

همانطور که ملاحظه شد همه مترجمان در هر چهار معنایی که برای عبارت اَلْقَى الألواح ارائه کرده‌اند، استعمال آن را از نوع حقیقی دانسته و ترجمه کرده‌اند و هیچکدام بر اساس احتمال استعمال کنایی آن، عبارت را ترجمه نکرده‌اند؛ حال اینکه علاوه بر کشف معنای صحیح یک لفظ، ضروری است احوال آن نیز بررسی شود که استعمال لفظ، در این موضع، حقیقی است یا مجازی یا کنایی. توجه به این نکته می‌تواند راهگشای مترجمان باشد.

از آنجایی که در کنایه، امکان اراده معنای ظاهری عبارت نیز وجود دارد و می‌توان هر دو معنای دور و نزدیک را با هم اراده کرد، به نظر می‌رسد ارائه ترجمه‌ای که هر دو معنای استعمال حقیقی و کنایی را انعکاس دهد مناسب این موضع باشد، به عنوان نمونه می‌توان چنین گفت: وی الواح را بر زمین نهاد (و از تبیین محتوای آن‌ها منصرف شد).

۷- نتیجه گیری

پس از بحث و بررسی درخصوص بن معنایی ماده «لقی» و فعل «ألقى» و عبارت قرآنی ﴿ألقى الألواح﴾ نتایج ذیل حاصل شد:

۱- تتبع در منابع لغوی معتبر و بررسی اصل معنایی ماده «لقی» نشان می‌دهد که بن معنایی آن (روبرو شدن با کسی یا چیزی به همراه نوعی تناسب) است و تفسیر آن توسط دو فعل (طرح و نبذ) به معنای انداختن و دور انداختن، دقیق نیست بلکه آن دو یکی از مصادیق کاربرد «لقی» هستند.

۲- معنای حاصل از رفتن ماده «لقی» به باب افعال، (روبرو کردن چیزی یا کسی به همراه نوعی تناسب) است و مفعول به فعل «ألقى» در تعیین مصداق معنای آن اثر گذار است و صحیح نیست که در همه موارد، (طرح و نبذ) یعنی انداختن و دور انداختن در نظر گرفته شود و همچنین با توجه به مفعول به‌های آن مشخص می‌شود که در این فعل نوعی حرکت از بالا به پایین مد نظر است؛ لذا ترجمه آن به (افکندن و نهادن) در صورتی که مستلزم بی احترامی نباشد، می‌تواند معنای مناسبی برای آن باشد.

۳- معنای صحیح عبارت ﴿ألقى الألواح﴾ در سطح استعمال حقیقی (بر زمین نهادن یا افکندن الواح) است البته در جایی که قابل رویت باشد و همچنین مستلزم توهین و صدمه زدن به الواح نباشد. اراده معنای انداختن الواح در این موضع صحیح نیست.

۴- می‌توان استعمال عبارت ﴿ألقى الألواح﴾ را کنایی لحاظ کرد که در این صورت به معنای منصرف شدن از تبیین محتوا و فرمان‌های مندرج در الواح مقدس است. این معنا با

سیاق استعمال لفظ ألقى در آیات قبل و بعد تناسب دارد. هر دو معنای استعمال حقیقی و استعمال کنایی که ذکر شد با مقام عصمت حضرت موسی (ع) منافات ندارد.

۵- بسیاری از مترجمان قرآن کریم در ارائه معنای صحیح عبارت «أَلْقَى الْأَلْوَح» در استعمال خاص قرآنی به درستی اقدام نکرده‌اند و به دلیل عدم توجه به معنای اصلی ماده «لقى» و معنای حاصل از رفتن آن به باب افعال «ألقى» و همچنین عدم توجه به مسئله عصمت انبیا (ع) معنای نادرستی را به مخاطب ارائه کرده‌اند که می‌تواند سبب ایجاد شبهه شود. مترجمان نسبت به احوال لفظ در این عبارت بی توجه بوده‌اند و هیچکدام آن را در سطح کنایی ترجمه نکرده‌اند. به نظر می‌رسد ترجمه مناسب‌تر برای عبارت «ألقى الألواح» آن است که شامل هر دو معنای دور و نزدیک آن باشد.

۸- پی نوشت

۱- قرار گرفتن عبارت «ألقى الألواح» در سیاق عباراتی مثل «غَضَبَانِ أَسِفًا» به نوعی در برداشت معنی انداختن از آن، اثر گذار بوده است. نکته قابل توجه این است که برخی با توجه به معنای ظاهری فعل «غضب»، آن را در جلوه «خشم و عصبانیت شدید» معنا کرده‌اند و بدینسان، آیاتی را که درباره رفتار و شخصیت انبیای الهی و به طور خاص حضرت موسی (ع) با این فعل بیان شده است، به مثابه طغیان درونی و چیره شدن احساسات فردی بر ایشان دانسته و درصدد خدشه دار نمودن سیمای آن حضرت، با اوصافی چون «خشونت طلبی و پرخاشگری» بر آمده‌اند، حال آنکه «معنایی که از واژه «غضب» در قرآن بدست می‌آید، بیانگر آن است که این نوع خشم و عصبانیت، جلوه‌ای پاک و والا است که خداوند برای نشان دادن عظمت و قدرت خویش بر افراد کافر و گنهکار روا داشته است. خشمی که در «غضب» متجلی شده و جلوه انسانی یافته، صرفاً در خدمت تبیین شرایط روحی و روانی پیامبران الهی در انجام رسالت خطیر خویش و به نوعی در راستای همان خشم پروردگار و کارکرد معنوی آن است» (ر.ک: نریمانی و همکاران، ۱۴۰۰: ۲۱۹ و بعد از آن). بر این اساس، در آیاتی چون (طه/ ۸۶) و (أعراف/ ۱۵۰) که حضرت موسی (ع) را با وصف «غَضَبَانِ أَسِفًا» یاد کرده است، اختصاص صفت «غضب» برای نبی خدا، بدان معناست که برخلاف مخالفان محور توحیدی که با وصف «غیظ» معرفی شده‌اند؛ خداوند و انبیاء دچار «غضب» شده و از «غیظ» مبرا هستند، لذا غضب خدا و انبیاء الهی در حق افراد و گروه‌های مختلفی است که اعمالی چون کفر، قتل انبیاء، بهانه جوئی و آزار نبی خدا را مرتکب شده‌اند (همان).

۹- منابع

*قرآن کریم

- ۱- آدینه‌وند لریستانی، محمدرضا، *کلمة الله العليا*، تهران: انتشارات اسوه، (۱۳۷۷ش).
- ۲- آیتی، عبدالمحمد، *ترجمه قرآن کریم*، تهران: سروش، (بی‌تا).
- ۳- ابن عاشور، محمد طاهر، *تفسیر التحریر و التنویر المعروف به تفسیر ابن عاشور*، ط ۱، بیروت: بی‌نا، (۱۴۲۰ق).
- ۴- ابن فارس، أبوالحسین، *معجم مقاییس اللغة*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، بیروت: دار الفکر، (۱۹۷۹م).
- ۵- ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، چاپ ۴، بیروت: دار صادر، (۲۰۰۵م).
- ۶- أبوزهره، محمد، *زهرة التفاسیر*، بیروت: دار الفکر العربي، (بی‌تا).
- ۷- إبیاری، إبراهیم، *الموسوعة القرآنية*، القاهرة: مؤسسة سجل العرب، (۱۴۰۵ق).
- ۸- اریانی، مطهر بن علی؛ عبدالله، یوسف محمد، *شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلوم*، دمشق: دارالفکر، (۱۴۲۰ق).
- ۹- اسماعیل، عزالدین، *المصادر العربية و اللغوية في التراث العربي*، بیروت: بی‌نا، (۱۹۶۷م).
- ۱۰- الهی قمشه‌ای، مهدی، *ترجمه قرآن کریم*، قم: فاطمه الزهراء، (۱۳۸۰ش).
- ۱۱- انصاریان، حسین، *ترجمه قرآن کریم*، قم: اسوه، (۱۳۸۳ش).
- ۱۲- بهرام پور، ابوالفضل، *ترجمه قرآن کریم*، قم: آوای قرآن، (۱۳۹۶ش).
- ۱۳- پاینده، ابوالقاسم، *ترجمه قرآن کریم*، تهران: نشر جاویدان، (۱۳۵۷ش).
- ۱۴- پورجواد، کاظم، *ترجمه قرآن کریم*، تهران: بنیاد دائرة المعارف اسلامی، (۱۴۱۴ق).
- ۱۵- ثقفی تهرانی، محمد، *روان جاوید در تفسیر قرآن مجید*، تهران: برهان، (۱۳۹۸ش).
- ۱۶- جرجانی، عبد القاهر، *دلایل الإعجاز*، تحقیق عبدالحمید هندادی، الطبعة الأولى، بیروت: دار الکتب العلمية، (بی‌تا).
- ۱۷- جزایری، نعمت الله بن عبد الله، *عقود المرجان في تفسیر القرآن*، قم: نور وحی، (۱۴۱۶ق).
- ۱۸- جعفری، یعقوب، *تفسیر کوثر*، قم: موسسه انتشارات هجرت، (۱۳۷۶ش).

- ۱۹- جوهری، أبو نصر، تاج اللغة و صحاح العربية، ط ۴، تحقیق أحمد عبدالغفور عطار، بیروت: دارالعلم للملایین، (۱۹۸۷م).
- ۲۰- حجازي، محمد محمود، التفسير الواضح، بیروت: دار الجیل، (۱۳۴۱ق).
- ۲۱- حداد عادل، غلامعلی، ترجمه قرآن کریم، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، (۱۳۹۰ش).
- ۲۲- حسن جبل، محمد حسن، الدلالة المحورية في معجم مقاييس اللغة، دمشق: انتشارات دار الفكر، (۲۰۰۳م).
- ۲۳- _____، المعجم الإشتقاقی المؤصل لألفاظ القرآن الكريم، ط ۱، القاهرة: مكتبة الآداب، (۲۰۱۰م).
- ۲۴- حسینی همدانی، محمد، انوار درخشان در تفسیر قرآن، تهران: انتشارات لطفی، (۱۴۰۴ق).
- ۲۵- خوئی، سید ابوالقاسم، أجود التقریرات، چاپ دوم، قم: موسسه صاحب الامر (عج)، (۱۳۶۸ش).
- ۲۶- درّه، محمد علی طه، تفسیر القرآن الكريم وإعرابه و بیانه، بیروت: دار ابن کثیر، (۱۴۳۰ق).
- ۲۷- دسوقي، محمد، تحقیق عبدالحمید هنداو، حاشية السوقى على مختصر المعانى، بیروت: المكتبة العصرية، (بی تا).
- ۲۸- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، چاپ اول، تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، (۱۳۷۳ش).
- ۲۹- راغب إصفهانی، المفردات في غريب القرآن، چاپ دوم، تهران: دفتر نشر کتاب، (۱۴۰۴ق).
- ۳۰- رضایی اصفهانی، محمدعلی، ترجمه قرآن، قم: موسسه تحقیقاتی فرهنگی دارالذکر، (۱۳۸۳ش).
- ۳۱- زحيلي، وهبه، التفسير المنير في العقيدة و الشريعة و المنهج، دمشق: دار الفكر، (۱۴۱۱ق).
- ۳۲- زمخشری، محمود بن عمر، مقدمة الادب، تهران: موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران، (۱۳۸۶ش).
- ۳۳- سبزواری، محمد، الجديد في تفسير القرآن المجید، بیروت: دار التعارف للمطبوعات، (۱۴۰۶ق).
- ۳۴- _____، إرشاد الأذهان إلى تفسير القرآن، بیروت: دار التعارف للمطبوعات، (۱۹۹۸م).

- ۳۵- سکاکی، یوسف بن أبي بكر، *مفتاح العلوم*، بيروت: دار الكتب العلمية، (بی تا).
- ۳۶- شحاته، عبدالله محمود، *تفسير القرآن الكريم*، قاهره: دار غریب، (۱۴۲۱ ق).
- ۳۷- صابونی، محمد علي، *صفوة التفاسیر*، بيروت: دار الفكر، (۱۴۲۱ ق).
- ۳۸- صدوق، محمد بن علي بن بابويه، *الأمالی*، تهران: انتشارات کتابخانه اسلامیه، (۱۳۶۲ ش).
- ۳۹- صفارزاده، طاهره، *ترجمه قرآن کریم*، تهران: پارس کتاب، (۱۳۹۹ ش).
- ۴۰- ضیف، شوقي، *المدارس النحویة*، القاهرة: دار المعارف، (بی تا).
- ۴۱- طباطبایی، محمدحسین، *ترجمه تفسیر المیزان*، مترجم: محمد باقر موسوی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، (۱۳۷۴ ش).
- ۴۲- طیب حسینی، سید محمود، «روش شناسی قاموس قرآن در شرح کلمات قرآن»، *مجله نامه جامعه*، شماره ۱۲۰، صص ۷-۳۰، (زمستان ۱۳۹۵ ش).
- ۴۳- طیب، عبدالحسین، *أطیب البیان فی تفسیر القرآن*، ط ۲، تهران: نشر اسلام، (۱۳۶۹ ش).
- ۴۴- عباسی مقدم، مصطفی؛ ساز جینی، مرتضی؛ موسوی، سید محمد، «واکاوی نظریه اصل معنایی در معجم مقایس اللغة ابن فارس و التحقيق فی کلمات القرآن الکریم مصطفوی (بررسی موردی برخی واژگان قرآنی)»، *فصلنامه مطالعات ادبی متون اسلامی*، سال چهارم، شماره اول، پیاپی ۱۳، صص ۷۷-۱۰۰، (بهار ۱۳۹۸ ش).
- ۴۵- عسکری، أبو هلاله الفروق اللغویة، تحقیق محمد إبراهيم سلیم، القاهرة: دارالعلم و الثقافة للنشر و التوزیع، (بی تا).
- ۴۶- فارسی، جلال الدین، *ترجمه قرآن کریم*، تهران: انجام کتاب، (۱۳۶۹ ش).
- ۴۷- فراهیدی، خلیل بن احمد، *العین*، قم: هجرت، (۱۴۱۰ ق).
- ۴۸- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، *القاموس*، بيروت: دار الكتب العلمية، (۱۴۱۵ ق).
- ۴۹- فولادوند، محمد مهدی، *ترجمه قرآن کریم*، تهران: پیام عدالت، (۱۳۹۸ ش).
- ۵۰- قرائتی، محسن، *تفسیر نور*، چاپ اول، تهران: مرکز فرهنگی درس هایی از قرآن، (۱۳۸۸ ش).
- ۵۱- قزوینی، خطیب، *التلخیص فی علوم البلاغة*، شرح عبدالرحمان برقوقی، ط ۲، القاهرة: بی نا، (۱۹۳۲ م).
- ۵۲- قطب، سید، *فی ظلال القرآن*، بيروت: دار الشروق، (۱۴۲۵ ق).

- ۵۳- ماتریدی، محمد بن محمد، تأویلات أهل السنة، ط ۱، بیروت: دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون، (۱۴۲۶ق).
- ۵۴- مرادی، حسن بن قاسم، الجني اللاني في حروف المعاني، تحقیق طه محسن، جامعة موصل: مؤسسة دار الکتب للطباعة و النشر، (۱۹۶۷م).
- ۵۵- مراغی، أحمد مصطفی، تفسیر المراغی، بیروت: دارالفکر، (بی تا).
- ۵۶- مجد، امید، ترجمه منظوم قرآن کریم، تهران: انتشارات امید مجد، (بی تا).
- ۵۷- مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، بیروت: مؤسسة الوفاء، (۱۴۰۴ق).
- ۵۸- مشکینی، علی، ترجمه قرآن کریم، قم: نشر الهادی، (۱۳۸۱ش).
- ۵۹- -----، اصطلاحات الأصول و معظم أبحاثها، چاپ پنجم، قم: نشر الهادی، (۱۳۷۱ش).
- ۶۰- مصطفوی، حسن، التحقیق في کلمات القرآن الکریم، چاپ اول، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، (۱۳۶۸ش).
- ۶۱- مطرزی، ناصر بن عبدالسید، المغرب في ترتيب المعرب، حلب: مكتبة اسامه بن زيد، (۱۹۷۹م).
- ۶۲- مغنیه، محمدجواد، التفسیر المبین، قم: دار الکتب الإسلامی، (۱۴۲۵ق).
- ۶۳- -----، ترجمه تفسیر کاشف، قم: بوستان کتاب قم، (۱۳۷۸ش).
- ۶۴- مفید، محمد بن محمد بن نعمان، أوائل المقالات، قم: کنگره شیخ مفید، (۱۴۱۳ق).
- ۶۵- مکارم شیرازی، ناصر، ترجمه قرآن، قم: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، (۱۳۷۳ش).
- ۶۶- -----، پیام امام امیرالمومنین علیه السلام، چاپ ۱، تهران: دار الکتب الاسلامیة، (۱۳۸۶ش).
- ۶۷- ملکی، علی، ترجمه قرآن کریم، تهران: موسسه قرآنی بهار دل، (بی تا).
- ۶۸- موسوی گرمارودی، علی، ترجمه قرآن کریم، تهران: قدیانی، (۱۳۸۴ش).
- ۶۹- نریمانی، زهره؛ اقبالی، مسعود؛ چهری، مجید، «بازشناسی معنایی واژگان غیظ، غضب و سخط در قرآن کریم با رویکرد تفسیری»، پژوهشهای قرآن و حدیث، سال پنجاه و چهارم، شماره اول، صص ۲۳۹-۲۱۹، (بهار و تابستان ۱۴۰۰ش).
- ۷۰- نسفی، عمر بن محمد، تفسیر نسفی، تهران: انتشارات سروش، (۱۳۷۶ش).

دوفصلنامه مطالعات ترجمه قرآن و حدیث _____ دوره ۹، شماره ۱۷، بهار و تابستان ۱۴۰۱

۷۱- نووی، محمد؛ ضناوی، محمد أمین، *مراح لبید لکشف معنی القرآن المجید*، بیروت: دار الکتب العلمیة، (۱۹۹۷ق).

۷۲- یزدی، محمد، *ترجمه قرآن کریم*، قم: مرکز طبع و نشر قرآن جمهوری اسلامی ایران، (۱۳۸۶ش).